

## شعر

شد از کثرت و ازدحام سپاه

در آن ناحیت قحط آب و گیاه

لشکر حضرت شاه دین‌پناه در آن سال زیاده از دوازده هزار نبود، با وجود قلت سپاه از کثرت دشمنان اندیشه ناکرده بر سر او روان شد. بعد از طی مراحل و منازل، در حدود همدان روز دوشنبه بیست و چهارم ذی‌حجه سنه ثمان و تسعمایه [۹۰۸] تقارب فئین و التقای فریقین<sup>۱</sup> دست به هم داده آتش قتال و جدال به اشتعال<sup>۲</sup> درآمد. حضرت شاه<sup>۳</sup> عالم‌مدار در آن حال از روی مسکنت و افتقار به حضرت آفریدگار - تعالی شأنه و عظم برهانه - التجا برده از بواطن قدسی موطن سید انام و ائمه اثناعشر - علیه و علیهما التحیه و السلام - استعانت نموده با سپاهی که چون اجل موعود از هیچ چیز رو نگردانند و مانند قضای مبرم به هیچ وجه برگشتن ندانند بر آن گروه انبوه حمله کرد. از جانب مخالفان، اسلمس بیک که به شجاعت و بسالت موصوف و به تهوّر و دلیری معروف بود، با سپاه خویش حمله آورده و دست راست لشکر حضرت شاه را از جای برداشت. چون فرخشاد بیک را با اسلمس بیک عداوت قدیم بود، در آن حال نگذاشت که کسی به معاونت او رود، مبادا که<sup>۴</sup> این فتح به نام او شود. عساکر ظفرقرین، اسلمس بیک را به میان گرفته تیغ کین بر وی نهادند و در یک لمحّه خاک میدان را از خون ایشان گل ساختند. سپاه ترکمان چون آن صورت را مشاهده نمودند وهم و هراس بر باطنشان استیلا یافته دیدند هر<sup>۵</sup> مقدمه‌ای که ترتیب داده بودند نقیض مطلوب نتیجه داد و هر قضیه‌ای که تصوّر نموده بودند منعکس گشت.

## شعر

برداشتند دل ز امید که داشتند

بر، بر نداشتند ز تخمی که کاشتند

لشکری با آن کثرت سوار و بسیاری براق و استعداد، از گروه اندک متهمز شده دست اضطرار به دامن فرار آویخته «کَاتِبُهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ»<sup>۷</sup> متفرّق و پراکنده شدند.

۱. ت: فریقین.

۲. ب: اشتغال.

۳. ت: شاه پناه.

۴. ت: که مبادا که.

۵. ت: که هر.

۶. ب: به آن.

۷. ب و ت: كالجراد المنتشر. قمر (۵۴)، آیه ۷.

نسبم عنایت «وَاللّٰهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ»<sup>۱</sup> بر هرچم رایت ظفر درایت حضرت شاه دین‌پناه وزیده گل مرادش از گلشن «فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ»<sup>۲</sup> بشکفید و سلطان مراد دست از ملک و مال باز داشته روی به بادیه نامرادی نهاد و لهذا در افواه و السنه اتام به نامراد اشتهار یافته.

## [۱۷] شعر

به صد حیلہ سلطان برگشته حال  
برون رفت از آن عرصه‌گاہ ملال  
نکرد اختر بختشان یآوری  
نه سلطان به جا ماند نه<sup>۳</sup> لشکری<sup>۴</sup>

قریب ده هزار کس از طایفه آق‌قویونلو در آن معرکه به قتل آمده بودند و<sup>۵</sup> مجموع را زن و فرزند به ذل اسیری گرفتار شده بود و غنائیم بسیار از زر و جواهر و سایر نفایس و اسبان رهوار و استران رکابی و شتران پر بار قطار قطار<sup>۶</sup> به دست عساکر نصرت شعار درآمد. چون سلطان مراد در حین گریز به صوب<sup>۷</sup> شیراز رفته بود، حضرت شاه دوست نواز دشمن‌گذار نیز بدان طرف توجّه فرمود و سلطان مراد از شیراز به بغداد گریخت. بعد<sup>۸</sup> از وصول موکب همایون به گلستان شیراز، اکابر و اهالی آنجا به قدم افتقار و نیاز پیش آمده دست و زبان به دعا و ثنا<sup>۹</sup> برگشادند. چون سیادت پناه افادت دستگاه، میرسید شریف\* که از فرزندزاده‌های استاد المحققین صاحب التصانیف الفایقه، سید شریف علامه بود، با طبقه صواعد که مردم ذی‌شان پادشاه‌نشان بودند سوء مزاجی داشت، در آن ایام به وساطت شیخ نجم گیلانی کلمه‌ای چند فتنه‌انگیز در باب صواعد و نسب ایشان که به سعد و قاص منتهی می‌شود به ذروه عرض اعلی رسانیدند. فرمان قضا جریان به گرفتن آن جماعت صادر شد. به موجب فرمان پادشاه بی‌همال ایشان را گرفته در سلاسل و اغلال کشیدند و آنچه در سرکار ایشان بود از ظاهر و نهان بگرفتند و آخر خواجه نظام‌الدین احمد را با برادر دیگر به قتل آوردند و یک برادر دیگر که خواجگی\* نام

۱. آل عمران (۳)، آیه ۱۳.

۲. انفال (۸)، آیه ۱۹.

۳. ت: نی.

۴. شاهنامه، برگ ۱۰۹ ب.

۵. ت: «و» ندارد.

۶. ب: ضرب.

۷. ت: «بعد» ندارد.

۸. ت: «بعد» ندارد.

۹. ت: «و» ندارد.

داشت فرار نموده از راه هرموز به جانب کرمان رفت و در ایام وکالت میرزاشاه حسین اصفهانی باز به شیراز آمد. بالجمله چون ممالک عراق و فارس و کرمان در آن اوان در تحت ضبط و تصرف حضرت شاه نریامکان درآمد رایت نصرت آیت از فارس به صوب عراق مستعلی<sup>۲</sup> گشت و چون موکب همایون به اصفهان رسید، امیر غیاث‌الدین محمد میرمیران که نقیب و عمده آن دیار بود به مخالفت دولت قاهره متهم گشته با سه پسر به قتل رسید. اموال و اسباب بسیار از سرکار او به دست عساکر نصرت آثار<sup>۳</sup> درآمد. و در<sup>۴</sup> زمستان سنه تسع و تسعمایه [۹۰۹] حضرت شاه دین‌پناه در خطه قم قشلاق فرمود و در این قشلاق جناب وزارت مآب، ملک محمودجان ذیلمی که به انواع فضایل و خصایل اَنصاف داشت، در وزارت شریک جناب خواجه شمس‌الدین محمد زکریا شد.

ذکر نهضت فرمودن حضرت شاه گردون شکوه به صوب

### فیروزکوه از برای دفع حسین کیای چلاوی

امیر حسین کیای چلاوی از نسل اسکندر شیخی است که در عهد دولت و سلطنت امیر تیمور گورکان والی ولایت مازندران بود، چنانچه در قضایای حضرت صاحبقران رقم تحریر یافته، چون آن دیار به مقتضای تغییر زمان به اولاد میر بزرگ که از سادات مرعشی‌اند انتقال یافت، اولاد اسکندر شیخی به کوهستان فیروزکوه و دماوند قناعت کرده قلاع محکم راسخه‌البنیان بر قلل جبال شامخه بنا نهاده به اتمام رسانیدند.<sup>۵</sup> چون حکومت آن کوهستان به امیر حسین کیا رسید، آن جناب در ابتدای ظهور حضرت شاه دین‌پناه که میانه ترکمانان آق‌قوینلو مخالفت دست داده بود، بر بعضی از ولایات<sup>۶</sup> عراق مثل ری و خوار و سمنان مستولی شد و الیاس بیک بن یعقوب آقا که از جانب حضرت شاه حاکم ری بود به قتل آورد و مردم آن

۲. ب: مشتعل.

۴. ب: از.

۶. ب: ولایت.

۱. ت: گجرات.

۳. ت: مآثر.

۵. ت: رسانیدند و.

مملکت را کوچانیده اکثری را به فیروزکوه برد و بعد از انهزام سلطان مراد جمعی کثیر از طایفه آق‌قویونلو پناه بدان کوهستان بردند و در ظل حمایت او جمع شدند. حسین کیا با آنکه شیعی مذهب بود و همیشه دم از ولای خاندان اهل بیت رسول‌الله - صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - می‌زد، در این وقت به فریب امرای ترکمان از راه رفته با حضرت شاه دین‌پناه اظهار مخالفت کرد و طریق عصیان پیش گرفت. چون این معنی بر حضرت شاه دین‌پناه ظاهر شد، در اواخر زمستان سنهٔ تسع و در ماه رمضان از قشلاق قم با سپاه آراسته بیرون فرموده چند روزی در ری نزول اجلال نمود. حسین کیا چون از توجه سپاه قیامت‌اثر باخبر شد در استحکام برج و باروی حصارها کوشیده به ذخایر فراوان و رجال ابطال مملو گردانید و صحرای خوار را که محل عبور عساکر منصور بود آب انداخته بسان دریا ساخت و پیاده‌های کماندار جزّار برگذره‌های دشوار بداشت، سه حصار را [که] در آن ایام [بنا کرده] استحکام داده بود. یکی حصار گلخندان، دوم استا، سوم استاوند؛ چون حصار استا بزرگتر بود خود را جمیع لشکر و امرای ترکمان در آنجا مقام ساخت. آن حصارى بود بر فراز کوه بلند، به غایت وسیع و محکم.

## شعر

به برج فلک باره‌اش توأمان	سر رفعتش سوده بر آسمان
ز قوس و قزح بر فصیلش کمند <sup>۱</sup>	نیارد فکند آسمان بلند
حمل کرده بر خاک ریزش طواف	چو نخجیر پیرامن کوه قاف
کیا چون شد آگه ز اقبال شاه	به آن قلعه برد از نهیبش پناه

موکب همایون در آخر شهر رمضان از ری به قصد حصار گلخندان روان شد. در آن سفر قاضی محمد کاشی در منصب صدارت شریک مولانا شمس‌الدین [۱۹] گیلانی شد و مهمّات او روزبه روز در ترقی بود، تا امارت با صدارت جمع کرد. فی‌الجمله عساکر منصور چون به پای حصار گلخندان نزول نمودند، به اندک روزی حصارى بدان استواری مفتوح گشت. مردم آن حصار را به قتل آورده، دماوند و آن

۱. ب: ندارد.

۱. ب: گذارهای.

۲. ب: فکند.

۳. ب: ندارد.



حدود را نهیب و غارت کرده به پای قلعه فیروزکوه رفتند. چون مدت پانزده<sup>۱</sup> روز از ایام محاصره بگذشت، علی‌کیای جاندار<sup>۲</sup> که کوتوال حصار<sup>۳</sup> مذکور بود امان خواسته به زیر آمد و کلید حصار را<sup>۴</sup> تسلیم نمود. از مردم این قلعه هر کس سپاهی بود به قتل رسید، رعایا و سایر مردم به جان امان یافتند. در بیستم شهر شوال، حضرت شاه دین‌پناه از راه هیلرود به عزم تسخیر قلعه استاکه حسین کیا و مرادبیک جهان‌شاه‌لو که از ترکمانان آق‌قویونلو بود، با اقوام و اتباع در آنجا تحصن نموده بودند<sup>۵</sup> توجه فرمود و عساکر منصور، حصار مذکور را مرکزوار به میان گرفته کمند همت بر کنگره تسخیر آن افکندند. قریب یک ماه نیران محاربه اشتعال<sup>۶</sup> داشت. چون آن حصار در غایت متانت بود و نیز مردان کار بسیار بودند، از جنگ و جدل کاری از پیش نرفت. عاقبت اقبال حضرت شاه مظفرلوا کار خود کرده یکی از قرباتان حسین کیا که شاه‌ملک نام داشت و از کیا به غایت رنجیده بود، در اثنای جنگ و جدل، شب از باروی حصار خویش را به زیر انداخته به عز بساط بوس شهریار ذوی‌الافتدار مستسعد گشت و به عرض رسانید که گرفتن این حصار، به سهولت میسر است؛ گاهی که آب رودی که بودامن این کوه می‌گذرد و اهل حصار از آن آب می‌آشامند از ممر اصلی بیندازند و به طرف دیگر راه دهند، حضرت شاه را آن تدبیر موافق مزاج همایون آمده، امیر شاه‌ملک را به خلعت خاصه سرافراز گردانید و حکم شد که عساکر ظفرانر، رود مذکور را به طرف دیگر بگردانند<sup>۷</sup>. امرا و لشکریان برحسب فرمان به آن مهم اشتغال نموده در یک هفته آب را از پای حصار انداخته به طرف دیگر راه دادند. ساکنان حصار را از مشاهده آن حال و خوف تشنگی آتش در جان افتاده مجموع آب حیرت از دیده‌ها روان ساختند و حسین کیا بی دست و پا شده یک مرتبه رعایا و مردم بیکار را از حصار بیرون کرد و خود با لشکریان چند روزی دیگر به نامرادی به سر برد. عاقبت در اوّل ذی‌حجه که آخر سنه تسع و

۱. ت: یازده.

۲. تکملة الاخبار، ص ۴۲؛ جواهر الاخبار، ص ۲۴؛ علی‌کیای ضمان‌داره.

۳. ت: قلعه.

۴. ب: ندارد.

۵. تحصن نمودند.

۶. ب: اشتغال.

۷. ب: گردانند.

تسعمایه [۹۰۹] بود به اتفاق مرادبیک و سایر لشکریان، فریاد الامان برکشیدند.

### شعر

چو بر اهل آن قلعه شد کار تنگ  
کشیدند رایت ز میدان جنگ  
زبان در ثنای شه آراستند  
به جان آمدند و امان خواستند

القصه، کیا یا ششصد هفتصد سوار مکمل جزار از ترکمانان و مردم آن کوهسار از حصار به زیر آمده [۲۰] به درگاه حضرت شاه فلک‌بارگاه<sup>۱</sup> سر عجز و انکسار بر زمین اطاعت و انقیاد نهاده زبان به دعا و ثنا برگشاد<sup>۲</sup>، اما به حکم کریمه «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا»<sup>۳</sup> آن همه عجز و فروتنی هیچ فایده نداد. در روز اول او را به منزل یکی از امرا جای دادند و لشکریانش را به تیغ سیاست از هم گذرانیدند و مرادبیک ترکمان را بر چوبی بسته به آتش کباب ساختند و حکم شد که غازبان عظام هر کس که از جمله معتقدان است به قدر نصیب لقمه‌ای از آن کباب میل کند<sup>۴</sup> آن گروه دیوسار آدم‌خوار هجوم کرده او را چنان خوردند<sup>۵</sup> که نه از گوشت اثر ماند و نه از استخوان. چون کار لشکریان و ترکمانان را تمام ساختند بعد از آن به جناب کیا پرداختند، همانا آن جناب در ایام استیلا و استقلال گفته بوده که شیخ‌زاده‌ای که ظهور نموده و دبدبه‌ای در عالم فکنده عن قریب او را خواهم گرفت و در قفس آهنین نگاه خواهم<sup>۶</sup> داشت. این حکایت را به سمع جلال حضرت شاه در میان رسائیده بودند، حضرت شاه در این وقت به منطوق حدیث «مَنْ حَفَرِيْرًا لِأَخِيْهِ فَقَدْ وَقَعَ فِيْهِ»<sup>۷</sup> با کیا عمل نموده او را در همان قفسی<sup>۸</sup> که اندیشه کرده بود جای داد.

### شعر

سمند غضب بر سرش تاختند  
چو مرغش اسیر قفس ساختند  
تنش را قفس دام ادبار شد  
به زندان آهن گرفتار شد  
بعد از چند روز در همان قفس خود را بکشت و<sup>۹</sup> جسد او را در قوه

۱. ت: فلک شکوه.

۲. ت: گشاده.

۳. انعام (۶)، آیه ۱۵۸.

۴. ب: خوردند.

۵. ب: خوردند.

۶. اللؤلؤ المرصوع، به نقل از احادیث و قصص مشوی، فروزانفر، ص ۶۲.

۷. ب: قفس.

۸. ت: او ندارد.

۹. ت: او ندارد.

ری<sup>۱</sup> بسوختند. در لب التواریخ مسطور است که، در این یورش سی هزار کس<sup>۲</sup> از مخالفان در فیروزکوه کشته شده بودند. در ایامی که حضرت شاه دین پناه حصار استرا را محاصره می نمود، والی استرآباد محمدحسین میرزا، که ولد سلطان حسین میرزا بود و کارکیا سلطان حسن که برادر کارکیا میرزا علی والی گیلان بود از صدق نیت و خلوص طوئیت عزیمت پایه سریر اعلی کرده در فیروزکوه به شرف بساط بوس مستسعد گشتند و بعد از فتح آن دیار چون رایات نصرت آیات به صوب ری و شهریار به حرکت درآمد، عاطفت خسروانه شامل حال آن دو پادشاهزاده کامکار شده به تاج زر و کمر شمشیر مرصع و چهارقَب طلادوز و اسب تازی با زین و لجام طلا اختصاص یافتند. محمد حسین میرزا به استرآباد معاودت فرمود و کارکیا سلطان حسن از ساوخ بلاغ رخصت انصراف یافته به گیلان رفت و اردوی اعلی در محرم سنه عشر و تسعمایه [۹۱۰] در بیلاق خرقان و تخت سلیمان نزول نمود. حضرت شاه دین پناه اوقات همایون را به عیش و عشرت و به استماع الحان مطربان خوش آواز و مجالست ندیمان سخن پرداز و کاسات می ارغوانی و اقداح شادمانی و صید و شکار صرف [۲۱] می نمودند<sup>۳</sup>. چون اول فصل خریف درآمد متوجه اصفهان شد<sup>۴</sup>.

### ذکر زفاف حضرت شاه دین پناه با خدره<sup>۵</sup> معلی تاجلو خانم

شرح حال تاجلو خانم چنان است که آن بانوی عظمی از طایفه مصلو بود. در ایام فترت ترکمانان آن قویلو همراه اقربا و اقوام خود به مملکت امیر حسین کیای چلاوی که از امنیت و رفاهیت خالی نبود رفت، در زمانی که قلعه استا مفتوح شد، چنانچه در سابق ذکر رفت، آن بانو در درون حصار مذکور بود. حضرت شاه کامکار

۱. ت: قومه ری. تکملة الاخبار، ص ۴۳: قومه ساوخ بلاغ: «غازیان دشمن شکار مرادبیک رابه واسطه عبرت کباب کردند و حسین کیا را قفس کردند. وی خود را بکشت جسدش را در قومه ساوخ بلاغ بسوختند.» خلاصه التواریخ، ج ۱، ص ۸۳: قومه ری.»
۲. لب التواریخ، ص ۲۴۵: هزار کس. ۳. ت: می نمود.
۴. برگرفته از لب التواریخ، صص ۲۴۴-۵. ۵. ب: خوره.

چون به تماشای حصار شد در میان اسیران نظر مبارکش بر آن خاتون افتاد و مضمون این بیت که:

## شعر

دیدم ترا و رفت ز دست اختیار دل آری ز دست دیده خرابست کار دل

وصف الحال حضرت شاه دربانوال آمده، آن مخدّره حجره عصمت را به یکی از معتمدان درگاه سپرد و بعد از چندگاه سایه همایون بر فرق آن خاتون افکنده به فحوای «فَأَنكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَتْنِي وَثَلَاثَ وَرُبَاعًا»<sup>۱</sup> در حباله نکاح در آورد. آن بانو چون در سلک ازواج<sup>۲</sup> طاهرات انخراط یافت به تاجلو خانم مخاطب شد و چندان منظور نظر عاطفت و احسان گشت که فوقی بر آن متصور نبود و حضرت شاه سلیمان مکان از می وصل آن بلقیس زمان همیشه سرخوش بود و در تراضی خاطر او به غایت می کوشید، چنانکه از امرا و وزرا و ارکان دولت و اعیان حضرت، هر کس<sup>۳</sup> را که مشکلی<sup>۴</sup> رو می نمود و یا معضوب غضب شاهی می گشت ملتجا به خانم می شد و از آن ورطه رهایی می یافت. الحق آن خاتون به صفات حمیده اّتصاف داشت؛ در افاضه خیرات و اشاعه حسنات و تشییل مبانئ بقاع خیر سعی موفور به ظهور می رسانید و از برای تعمیر ولایت و ترقیه حال رعیت پیوسته حکایات دلپذیر خاطر نشان حضرت شاه عالم گیر می کرد. قریب بیست سال بدین منوال در ظل رأفت حضرت شاه عمیم النوال به سر برد<sup>۵</sup> و بعد از فوت حضرت شاه دین پناه<sup>۶</sup> پانزده سال دیگر در عهد دولت حضرت خلافت پناهی، شاه طهماسب - خلدالله ملکه<sup>۷</sup> و سلطنته - همچنان شأن و استیلا داشت و چون زمان رحلت و انتقال از این سرای سریع الزوال نزدیک شد، در اصطخر فارس به عالم بقا خرامید\*. إِنَّا لِلّٰهِ و إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ<sup>۸</sup>.

۲. ت: ازدواج.

۴. ت: مشکل.

۶. ت: «پناه» ندارد.

۸. بقره (۲)، آیه ۱۵۶.

۱. نساء (۴)، آیه ۳.

۳. ت: کسی.

۵. ب: زد.

۷. ت: خلد ملکه.



## ذکر فتح یزد و کشته شدن محمد کرابی و قتل عام که در طبس واقع شد و بعضی حالات متفرقه

تفصیل این حال آن است که در زمانی که نامراد شکست یافته به طرف بغداد روان شد، مرادبیک بایندرکه والی یزد بود، چون بر آن حال اطلاع یافت از بیم جان، مرکز دولت را خالی گذاشته به جانب هرات رفت و خواجه [۲۲] سلطان احمد سارویی<sup>۱</sup> که وزیر او بود دل از حکومت یزد نتوانست برداشت، یزد را ضبط نموده نگذاشت که فتوری بدانجا راه یابد. حضرت شاه دین‌پناه بعد از فرار مرادبیک ایالت یزد را به حسن بیک لله ارزانی داشت. او، جوقة بیک نامی که از طایفه شاملو بود با چند سوار به داروغگی یزد فرستاد. سلطان احمد سارویی به استقبال داروغه برآمده او را به اعزاز و احترام به شهر برد و بعد از چند روز که داروغه به حمام رفته بود با جمعی از پیاده‌ها و عوام بازار به در حمام رفته داروغه را با هرکس که همراه او بود بکشت. چون این خبر در ابرقوه به سمع رئیس محمد کرابی که از امرای لر بود و در ایام دولت ترکمانان در سلک امیران سلطان مراد انتظام داشت و بعد از آن در اطاعت حضرت شاه دین‌پناه درآمده حکومت ابرقوه با طبل و علم به او مفوض شده بود، [رسید]<sup>۲</sup> در این وقت از ابرقوه ایلغار<sup>۳</sup> کرده به یزد آمد و سلطان احمد سارویی را محاصره کرد و بعد از مدتی شهر را بگرفت و سلطان احمد را با جمیع پیاده‌ها به قتل رسانید و در یزد و ابرقوه حاکم مطلق‌العنان شد. چون عمر و دولتش به نهایت رسیده بود، خیال فاسد او را بر آن داشت که دم از استیلا و استقلال زند.

### شعر

گذا چون ز افسر شود بهره‌مند      ز نخوت کشد سر به چرخ بلند

مکن سقله را تربیت زینهار      می‌رود به آب خضر زهرمار<sup>۴</sup>

چون محمد کرابی پشت اعتماد بر متانت و حصانت حصار یزد نهاده اظهار

۲. ب و ت: ندارد.

۴. ت: زهر بار.

۱. ت: ساویی.

۳. ت: یلغار.

مخالفت و عصیان نمود، از حدوث آن واقعه، نیران خشم حضرت شاه دین پرور زیاده کشیده با لشکر قیامت‌اثر، در ماه رجب سنهٔ عشر و تسعمایه ۱۹۱۰ به طرف یزد نهضت فرمود. محمد کرابی به تصور آنکه تیر تقدیر را به سپهر کوشش و تدبیر دفع تواند کرد، در حصار یزد متحصّن گشت و چون موکب همایون به ظاهر شهر یزد نزول اجلال فرمود، عساکر منصور به موجب فرمان، حصار مذکور را مرکزوار به میان بگرفتند و تا ماه رمضان از طرفین آتش حرب اشتعال داشت. کرابی در اثنای محاصره از کردار ناصواب خویش پشیمان گشته فرار و هزیمت را به جان طالب شد، اما هر چند که ملاحظه کرد،<sup>۱</sup> دید از ضیق آن محاصره، استشمام شمیم خلاص، فکری است باطل و در مضیق محاصره<sup>۲</sup> مخاطره، استنشاق نسیم رهایی به غایت مشکل است. به ضرورت او و تابعانش دست جلادت از آستین تهوّر بیرون آورده فدایی وار<sup>۳</sup> جنگهای مردانه کردند. عاقبت به تأیید الهی و اقبال شاهی حصار شهر مفتوح گشت. کرابی چون دید که شهر بند عافیت از دست او رفت، با جمعی از رجال [۲۳] ابطال به حصار درون شهر متحصّن شد. عساکر منصور شهر را گرفته از مخالفان هر کس را که دیدند به قتل رسانیدند و بعد از آن کمند تدبیر برکنگره حصار دوم افکنده آن را نیز بعد از دو روز مسخر ساختند و محمد کرابی را دستگیر کرده به خدمت حضرت شاه دین پناه آوردند.

### شعر

فتاد اختر طالعی در وصال<sup>۴</sup>

گرفتار شد خصم برگشته حال

به موجب فرمان، کرابی را با اتباع و اشیاع طعمهٔ ضرغام بلا و صمصام فنا ساختند. در همان ایام بعضی از مردم یزد و کرمان در پایهٔ سربو نرپامکان از شر و فساد لکوران و سایر قطاع‌الطریق که در آن حدود دست تعدی و طغیان دراز کرده بودند، شکایت بی‌نهایت نمودند و در آن اثنا میربکر نیز که عمدهٔ امرای عرب عمری بود، به ذرّوهٔ عرض رسانید که جماعت اعراب که به قطع طُرق قیام می‌نمایند و به شرارت طبع مشهورند با خیل و حشم خود در حوالی طبس

۲. ت: «محاصره» ندارد.

۱. ب: کرده.

۴. شاهنامه، برگ ۱۱۸ الف.

۳. ب: فدای وار.

نشسته‌اند و اموال و اسباب فراوان دارند و چون (در آن اوقات که حضرت پادشاه عالیشان به محاصره یزد اشتغال داشت، امیر کمال‌الدین حسین طبری که صدر سلطان حسین میرزا بود از دارالسلطنه هرات به عتبه جلالت‌مناط رسیده بود و به وسیله امرای عظام شرف<sup>۱</sup> بساط بوسی دریافته مکتوب و پیشکشی که آورده بود معروض گردانید. و چون در آن کتابت تعظیم حضرت پادشاه مشرق و مغرب به عبارتی مناسب سمت تحریر نیافته بود و ایضاً تحف و تبرکات قابل خدام پایه سربر سلطنت مصیر ننمود، امیر کمال‌الدین حسین منظور نظر الثغرات پادشاهانه نگشت و خاطر مبارک حضرت شاه گیتی پناه از آن رهگذر مکدر شده اسباب ویرانی طبرس دست به هم داد و در آن ایام عبدی بیک تواجی را با فوجی از جنود قیامت شکوه از برای تسخیر ابرقوه روان ساخته خود<sup>۲</sup> در اوایل شهر شعبان سنه عشر و تسعمایه [۹۱۰] به سعادت و کامکاری<sup>۳</sup> از دارالعباده یزد ایلغار فرموده بعد از چهار پنج روز بر ظاهر طبرس نزول نمود<sup>۴</sup> چون اعراب از توجه شاه عالم مدار<sup>۵</sup> خبردار شده فرار نموده بودند آتش خشم شاهانه ملتهب شده مصدوقه «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَقْسَدُوهَا»<sup>۶</sup> وضوحی تمام یافت و عساکر گردون‌ستیز دست به غارت و خونریز برآورده تیغ انتقام به خاص و عام آن شهر نهادند و از مراسم قتل و تاراج دقیقه‌ای نامرعی نگذاشتند. به روایت اشهر هفت هزار کس در طبرس کشته بودند.<sup>۷</sup> چون آوازه این قتل در ولایت خراسان شایع گشت، ساکنان آن بلاد و دیار در قلق و اضطراب افتادند و بعد از یک هفته حضرت شاه عالمیان از آن حرکت پشیمان شده میریکر عرب را که باعث آن یورش شده بود گرفته چهارصد داغ بر سینه و شکمش [۲۴] نهاد و از آن دیار مراجعت فرمود. در اثنای معاودت بعضی از امرا را بر سر لکوران که در آن بیابان مقام داشتند نامزد کرد. امرا به موجب فرمان ایلغار کرده

۱. ب: به شرق.

۲. ب: کامکار.

۳. مطالب بین هلالین ( ) از حبیب‌السیر، ج ۱۴، ص ۴۸۰ نقل شده است.

۴. مطالب بین هلالین ( ) از حبیب‌السیر، ج ۱۴، ص ۴۸۰ نقل شده است.

۵. مطالب بین هلالین ( ) از حبیب‌السیر، ج ۱۴، ص ۴۸۰ نقل شده است.

۶. «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَقْسَدُوهَا»

۷. جهان آرا، ص ۲۶۹: «در چهارشنبه دوم شعبان آنجا را قتل کرده، هفت هشت هزار کس از تیغ گذرانیدند.» و نیز رک: لب التواریخ، ص ۲۴۶.

چون قضای مبرم بر سر آن گروه شرار رسیده تیغ کین بر آن جفاکاران مفسد لعین نهادند.

### شعر

برآمد ز دیوان رهزن غریو      سراسیمه دیوانگان همچو دیو  
گریزان شده زنگی خانه‌سوز      بدان سان که خیل شب از ترک روز

بسیاری از آن ستمکاران برگشته‌روزگار به تیغ بی دریغ عساکر نصرت‌شعار از هم گذشتند و بقیة السیف در کوه‌ها و بیابانها مختفی شدند. مدت مدید تجار و مسافران به فراغ بال و جمعیت خاطر در آن راهها عبور و مرور می نمودند و در محرم سنهٔ احدی عشر و تسعمایه [۹۱۱] که فصل تابستان بود، اردوی اعلی در همدان و حوالی تخت سلیمان سیر می فرمود و عموم اوقات فرخنده ساعات را به شکار و صید صرف می نمود. در آن اوان چون حکم شده بود که هرکس که در جنگ سلطان حیدر همراه مخالفان بوده او را بکشند و پیریش این امر را به ابدال‌بیک که در آن وقت قورچی باشی بود رجوع کرده بودند؛ از این سبب مردم بسیار از گناهکار و بی‌گناه به قتل آوردند. چون فصل شتا در رسید و برودت هوا اشتداد پذیرفت، اردوی اعلی در طارم قشلاق فرمود و در آن قشلاق خبر فوت پادشاه گیلان و فترت آن دیار به سمع جلال خسرو کامکار رسید.

تفصیل این اجمال آنکه در ابتدای شهور سنهٔ عشر و تسعمایه [۹۱۰] کارکیا سلطان حسن کیا<sup>۲</sup> برادر کارکیا میرزا علی که پادشاه به استقلال گیلان بود از برادر روگردان شده، کیا فریدون را که از جانب میرزا علی حاکم دیلمان بود بکشت و از برادر یاغی شد. کارکیا میرزا علی چون خاطر برادر را مایل به سلطنت یافت خود عزلت اختیار کرده پادشاهی را به وی گذاشت. چون یک سال و نیم از سلطنت سلطان حسن بگذشت، جمعی از مردم آن دیار با کارکیا میرزا علی در خفیة اتفاق نموده در شب پنجشنبه چهارم رمضان سنهٔ احدی عشر و تسعمایه [۹۱۱] در موضع رانکوه<sup>۳</sup> سلطان

۱. ت: آمدند.      ۲. ب: پادشاهان.

۳. ت: حسن که.

۴. ب و ت: رانکو. رانکوه منطقه‌ای است در گیلان که از شمال به دریای خزر و از جنوب



حسن را در بستر خواب بکشتند. چون امرای سلطان حسن بر این حال اطلاع یافتند با یکدیگر اتفاق نموده کارکیا میرزا علی را هم بکشتند. چون سلطان احمد بن سلطان حسن در آن وقت در اردوی حضرت شاه دین‌پناه بود، حضرت شاه نظر بر حقوق خدمت کارکیا میرزا علی انداخته، سلطان احمد را که وارث آن ملک غیر او نبود با اسباب پادشاهی و لشکر فراوان به صوب گیلان روان گردانید و به سلطان احمد تأکید فرمود که قاتلان کارکیا میرزا علی را زنده نگذارد. [۲۵] سلطان احمد قبول این معنی نموده<sup>۱</sup> به گیلان رفت و به موجب فرموده، امرای پدر را که به آن امر شنیع اقدام نموده بودند مجموع را به قتل رسانید و بر آن دیار مستولی شده قریب بیست و نه سال سلطنت کرد و در سنهٔ اربعین و تسعمایه [۹۴۰] درگذشت. و حضرت شاه دین‌پناه هم در قشلاق طارم یعنی امرا و ارکان دولت را از راه خلخال بر سر امیر حسام‌الدین که پادشاه رشت بود فرستاد. بعد از وصول امرا، وهم و هراس بر باطن امیر حسام‌الدین غلبه کرده جمعی از مخصوصان خود را به شفاعت به درگاه سلاطین پناه ارسال نمود. شیخ نجم چون وکیل السلطنه بود و اصل او از رشت بود، شفیع امیر حسام‌الدین شده گناه او را از حضرت شاه درخواست نمود<sup>۲</sup>. التماس او به درجهٔ قبول رسید از سر جریمهٔ رشتیان درگذشتند. و در همین سال خبر فوت سلطان حسین میرزا به پایهٔ سریر اعلیٰ رسید و در بهار سنهٔ الی عشر و تسعمایه [۹۱۲] حضرت شاه عالمیان از طارم به سلطانیه توجّه فرمود و در عین عشرت و شادمانی کامران و شکارکنان به طرف آذربایجان روان شد.

### شعر

روان می‌رانند یکران ظفرشاه      شکارافکن شکارافکن در آن راه

جهان خالی شد از صید چرنده      نماند اندر هوا مرغ پرنده

چون ارض آذربایجان از غبار موکب همایون عبیرافشان گشت، اردوی اعلیٰ در



به خط الرأس جبال البرز و از شرق به شهرستان تنکابن و از طرف مغرب به بخش مرکزی لامیجان محدود و شامل بخش‌های رودسر و لنگرود است (فرهنگ معین).



فضل ناهستان در چمنهای نزه دلکش نزول نمود<sup>۱</sup>. در آن اوان عبدی بیک شاملو که همشیره حضرت شاه دین‌پناه در حباله نکاح او بود و بر امرای شاملو سمت تقدّم داشت، با بعضی از امرا و لشکریان به موجب فرمان بر سر صارم کرد نامزد شدند. بعد از محاربه و مضاربه عبدی بیک و ساروعلی مهرداد در این جنگ کشته شدند و اردوی اعلی در زمستان این سال در خوی قشلاق فرمود و نواب جهان‌پناه در آن زمستان اوقات رفیع ساعات را از واردات اقداح افراح به سرور و حضور صرف نموده ریاض عیش و طرب را سرسبز و رنّان می‌داشتند. و چون فصل شتا به آخر رسید و آوازه هجوم لشکر ربیع در عالم منتشر گردید، منهیان اقبال به سمع جلال رسانیدند که علاءالدوله ذوالقدر در سرحدّ ولایت آذربایجان پای جرأت و جسارت از طریق مراعات بیرون نهاده دست فتنه و فساد برآورده است. از استماع آن خبر ضربان عرق حمیت شاهانه باعث قصد انتقام او گشت.

شعر

در آمد ز هر سو سپه فوج فوج چو دریای آهن که آید به موج

چون موکب همایون به صوب مملکت ذوالقدر توجّه فرمود، علاءالدوله را از توجّه لشکر قیامت‌اثر، ارکان تمکنش<sup>۲</sup> متزلزل<sup>۳</sup> شده در اضطراب افتاد و چاره‌ای جز فرار ندید؛ لاجرم پناه به جبال شامخه و جاهای محکم برد. عساکر منصور، ولایت او را خراب و ویران ساخته با فتح و ظفر مراجعت نمودند. در اثنای بازگشت امیربیک موصوله که از جانب پادشاهان آق‌قویونلو مدتها حکومت دیار بکر کرده بود<sup>۳</sup>، در این وقت با اقوام و اتباع به رهنمونی بخت بلند و طالع ارجمند به درگاه فلک بارگاه آمده به عزّ بساط پوس شرف استسعاد یافت و هدایای بسیار و تحف نفیسه بی‌شمار به موقف عرض رسانید و به منصب مهرداری سرافراز گشت و در آن سال مملکت دیار بکر با ممالک محروسه منضم گشت و ایالت آن ولایت را حضرت شاه دین‌پناه به محمدخان استاجلو مرحمت فرمود. مشارالیه مدّت هفت سال در

۱. ت: تمکینش.

۲. ت: نمودند.

۳. ت: «بود»، ندارد.

آن دیار به استقلال حکومت کرد و موکب همایون چون از آن یورش معاودت فرمود باز قشلاق در خوی نمود.

## ذکر توجه حضرت شاه با دین و داد به صوب بغداد و بعضی حالات متفرقه که در آن وقت و اوان روی داد

چون تمامی الکای آذربایجان و مملکت عراق عجم و بلاد فارس و کرمان در حیطة ضبط و تصرف حضرت شاه عالمیان درآمد، هوای تسخیر عراق عرب از خاطر همایون سر بر زده در اول بهار سنه اربع عشر و تسعمایه [۹۱۲] که خسرو کواکب مواکب آفتاب ایوان حمل را مشرف ساخته بود رایت نصرت آیت به صوب بغداد مستعلی گشت.

شعر

به فرخ‌ترین ساعتی شهریار  
به آهنگ بغداد شد ره‌نورده  
به عزم سفر شد بیرون<sup>۱</sup> از دیار  
بلازلزید این گنبد لاجورد  
ز برق سنان و ز گرد سپاه  
زمین روشن و آسمان شد سیاه<sup>۲</sup>

چون آوازه نهضت عساکر نصرت‌نشان در بغداد به سمع باریک سلطان رسید دانست که مقابله و معارضه با چنین کسی فوق قدرت و توانایی اوست، لاجرم به اراده و اختیار دست از آن مملکت باز داشته و سلطان مراد را برداشته با جمعی که قدرت و مؤونت رفتن داشتند به صوب شام و روم رفت و مملکت عراق عرب بی قتال و جدال به تصرف بندگان حضرت پادشاه بی‌همال درآمد و بسیاری از ترکمانان که گرفتار اهل و عیال بودند و قوت فرار نداشتند و در آن دیار مانده بودند، در این وقت حسب فرمان قضاجریان، دیوسلطان با جمعی از لشکریان به کشتن آن بیچارگان مأمور شدند و تیر و شمشیر از صغیر و کبیر و برنا و پیر دریغ نداشتند و مجموع را در دجله می‌انداختند، چنانچه از خون کشتگان آب دجله گونه سرشک عاشقان مهجور گرفت و هوای بغداد از عفونت [۲۷] جیفه مردگان تغییر تمام پذیرفت. در آن اثنا عساکر ظفر‌مآثر، تاخت بر سر اعراب بادیه بردند و شتر بسیار و

غنائیم بی شمار گرفتند و ایالت و حکومت عراق عرب را به خادم بیک امیر دیوان شفقت نمودند و او را خلیفة الخلفا لقب دادند و عالی جناب سیادت مآب محمد کمونه<sup>۱</sup> را که از کبار سادات و نقبای عراق عرب بود<sup>۲</sup> و باریک سلطان او را در چاهی بند کرده بود از قید خلاص کرده به تربیت و نوازش سرافراز ساختند و تولیت نجف اشرف و حکومت بعضی ولایت را با طبل و علم بدو ارزانی داشتند. و چون بغداد با تمامی بلاد عراق عرب در حوزه تسخیر و حیطة تصرف بندگان عالم پناه درآمد و بی محاربه و جنگ، چنگ در دامن دولت زده با عروس ملک دست در آغوش کرد، در رعایت رعیت و دفع ظلمه و رفع رسوم بدعت نهایت سعی مبذول داشت و بعد از آن به مشاهد مقدسه حضرات ائمه معصومین - صلوات الله علیهم - توجه نموده به شرف زیارت حضرت سرور اولیا، امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب<sup>۳</sup> و سایر ائمه هدی و شهدا که در آن ارض مقدس آسوده اند مشرف گشت و سادات و علما و متولیان و خادمان عتبات عالیات را به افاضه خیرات و ادرارات نوازش فرموده در تعمیر عتبات جنت آیات نهایت سعی به ظهور رسانید<sup>۴</sup> و جهت زینت و ترویج مشاهد علیه قنادیل طلا و نقره و فرشهای لایق و صنایع عالیه و تعیین حفاظ و مؤذنان خوش آواز و خدام پاکیزه سیرت ترتیب داد و از برای ترویج و تنسیق مهمان<sup>۵</sup> آنجا بعضی از محال عراق عرب را بر آن آستانه های منور مطهر، مسلم داشت و به حفر نهری عظیم فرمان داد که از رود فرات به نجف امیرالمؤمنین علی مرتضی علیه التحیه و الثنا - آب برند بعد از چندگاه قاضی جهان که از غایت اشتها از تعریف مستغنی است به معماری آن امر مأمور شد و الحال هده<sup>۶</sup> نهر مذکور در آن ارض مقدس جاری است و ساکنان آنجا از آن نهر به غایت منتفع اند.

و دیگر در آن اوان فرمان واجب الاذعان به نفاذ پیوست که گنبد حنیفه کوفی که امام و پیشوای سنیان است از بنیاد برکنند و قبرش را شکافته استخوانهای او را بیرون آورند و بسوزند. اهل آن دیار به موجب فرمان، به قلع و هدم آن عمارت

۱. ت: مکنه. ۲. ت: که از کبار نقبای سادات عراق عرب بود.

۳. ب: علی ابی طالب.

۴. ب: رسانند.

۵. ت: الحال نیز.

۶. ت: مهمان.

دست برآورده در یک روز گنبد آن چنان را با زمین برابر ساختند و موضع قبر را قریب ده زرع به زمین فرو برده چاه بالوعه طرح انداختند. فی الواقع در چنان زمانی حضرت شاه دین پرور با وجود استیلای سنیان [۲۸] در ترویج و رونق مذهب حق ائمه اثنا عشر - علیهم السلام -<sup>۱</sup> ید بیضا به ظهور رسانید. امید که دولت دودمان سعادت فرجامش تا قیام قیامت ممتد و ظل رایت نصرت انجامش بر فرق فقرای آل محمد مخلّد باد.

### شعر

چو از دولتش دین بود استوار      سزده گر بماند چو دین برقرار

بالجمله، حضرت شاه عدل گستر چون از ضبط و نسق عراق عرب فارغ گشت، عنان یکران را به جانب شوستر معطوف گردانید و چند روز در آن خطّه توقفا فرمود. بعد از آن از راه کوه کیلویه به طرف شیراز رفت و در این یورش، منصب امیرالامرایب و رتق و فتق جمیع مهمّات ممالک محروسه بر شیخ نجم گیلانی مقرر شد و مهر او را در دیوان بر بالای مهر جمیع امرا زدند. آن جناب دست ترکان را بر چوب عجز بسته مدار کار را بر حساب نهاد، و موکب همایونی در اوایل شهر سنه خمس عشر و تسعمایه [۹۱۵] از شیراز متوجّه عراق عجم شد و قاضی محمد کاشی که منصب امارت را با صدارت جمع کرده بود و دست تعدّی برآورده به سفک دما و اخذ اموال مسلمانان و انواع فسق و فجور اقدام می نمود و حکومت یزد و کاشان و شیراز بدو رجوع بود، در این وقت به سوء اعمال خود گرفتار شده در ماه صفر سنه مذکور حسب فرمان قضا جریان به قتل رسید و ابدال بیک دده که صاحب الکای قزوین و ساوه و ساوخ بلاغ و خوار و ری بود، از امارت عزل شده جای او را به زینل خان<sup>۲</sup> شاملو شفقت فرمودند.

و هم در این سال، صدارت بلا مشارکت به عالی جناب سیادت و افادت پناه، میرسید شریف شیرازی قرار یافت و وزارت به اسیر یار احمد خوزانی<sup>۳</sup> اصفهانی مقرر شد و استیفا به مولانا شمس اصفهانی تفویض گشت و اردوی اعلی از عراق به

۲. ت: بیک.

۱. ت: علیهم الصلوات.

۳. ب: قوزانی.

تبریز رفت و در آنجا حسین‌بیک لاله را که منصب میر دیوانی داشت از امارت عزل کرده، الکا و نوکران او را به محمدبیک سفیره‌چی استاجلو ارزانی داشتند و بعد از امارت، او را چایان سلطان گفتند. در همان سال موکب همایون از تبریز متوجه خوی و سلماس شد و در موضع خمنه از حدود شبستر، شیخ نجم گیلانی به مرض ذات‌الجنب درگذشت. نعش او را به موجب فرمان اعلیٰ به نجف اشرف نقل کرده<sup>۱</sup> و منصب وکالت<sup>۲</sup> را به امیر یاراحمد اصفهانی تفویض فرموده نجم ثانی لقب دادند. و موکب همایون بعد از چند روز که در خوی توقف فرموده بود به جانب شروان روان شد و تا دریند باکویه رفت و قلاع آن حدود به تمام به دست عساکر نصرت‌فرجام مفتوح گشت. و در آن سال ایلچی [۱۲۹] از جانب والی خراسان شیبیک‌خان که بعد از فوت سلطان حسین میرزا بر آن دیار مستولی شده بود به درگاه شاه عالم پناه آمده نامه‌ای که مضمون آن نه بر وفق ادب بود آورد. مضمون نامه مذکور و جواب در این مقام مسطور می‌گردد، بعون الملک الوهاب.

### مضمون نامه شیبیک‌خان و جواب که

#### حضرت شاه عالمیان بدو نوشته

شیبیک‌خان بعد از فوت سلطان حسین میرزا در سنه ثلاث عشر و تسعمایه [۹۱۳] از ماوراءالنهر با لشکر فراوان به مملکت خراسان آمد و آن ولایت را از تصرف فرزندان سلطان مغفور بیرون برد. چون دو سه سال در آن دیار به استقلال حکومت کرد، نشئه<sup>۳</sup> غرور حشمت و شوکت هوای سلطنت عراق و آذربایجان را در سر وی فکنده به خاطر گذرانید که نخست نامه‌ای به حضرت شاه دین پناه نویسد و او را به ایللی و انقیاد خواند. بنا بر خیال محال و اندیشه فاسد، مکتوب فرمان‌ورش مشتمل بر کلمات لاطایل و محتوی پر زواید بی حاصل نوشته مصحوب ایلچی خود به پایه سریر اعلیٰ ارسال داشت؛ ماحصل نامه آنکه:

۲. ت: وکالت.

۱. ت: کردند.

۳. ب: نشوه.



چون حاکم علی‌الاطلاق کشور ریویبت زمام امور تدبیر مملکت و تسخیر بلاد ربع مسکون را از عهد ازل و فیض جود لم یزل به قبضه اقتدار و انامل اختیار جد بزرگوار سعید شهید ما نهاده و تقویت فرموده و سریر عدالت و مرحمت در بارگاه رافت و عطوفت بسیار است ضبط و رونق ما قیام و انتظام یافته و سگه شیرمردی در ضرابخانه دلیری و فیروزی به القاب همایون ما موشح شده و ندای امامت و خلافت از هاتف غیبی رسیده، پس بدین [دلیل] <sup>۱</sup> به فحواى حدیث «الْوَلَدُ سِرٌّ أَيْبَةُ» <sup>۲</sup> میراث پدر به پسر می‌رسد، دیگر بر عالمیان ظاهر و مبرهن است که چون آفتاب جهانتاب از مشرق اقبال طلوع نماید مجموع ستارگان نورانی روی به مغرب افول نهند.

### شعر

کشد از کمین تیغ چون شاه مهر فرو ریزد انجم ز سطح سپهر

طلوع ما از جانب مشرق و ظهور شما از صوب مغرب باید که به همین قیاس کنند، چون زیارت کعبه معظمه تشریفاً و تعظیماً رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همه مسلمانان، باید که تمام راهها که به کعبه معظمه است ساخته و پرداخته نمایند که عساکر نصرت مآثر داعیه نموده‌اند که به زیارت مشرف شوند و ساوری و پیشکش طیار فرمایند و خطبه و سگه به القاب همایون ما موشح و ملقب گردانند و استادان بنا و مهندسان دانا که در آن بلاد و دیار باشند جهت تعمیر مساجد [۳۰] و بقاع خیر روانه درگاه معلی سازند و خود نیز متوجه پایه سریر معلی <sup>۳</sup> شوند و الا که از فرموده تخلف و تمرد ورزد و از حکم، لازال نافذاً فی مشارق الارض و مغاربها، عدول و انحراف نماید، فرزند اعزاز جمنند، عمادالدین عبدالله بهادر <sup>۴</sup> را با جماعت امرا و لشکریان سرحد قندس <sup>۵</sup> و بقلان <sup>۶</sup> و حصار شادمان <sup>۷</sup> تا نواحی ترکستان بدان

۱. ب: ندارد.

۲. ب: ابی. احادیث و قصص متوی، ص ۴۰۶.

۳. ت: عبیدالله.

۳. ت: اعلی.

۵. قندس = قندوس = قندوز: در ناحیه طخارستان که میان بلخ و بدخشان است قرار دارد.

(ترکستان‌نامه، ج ۱، ص ۱۷۳).

۶. بقلان: بر وزن مستان، ولایتی است میان غزنین و بلخ (خاتمه شاهد صادقی، ص ۵۶).

۷. حصار شادمان: شهری است به ماوراءالنهر (خاتمه شاهد صادقی، ص ۸۶).

صوب خواهد فرستاد، تا آن ولایت را به کفّه اختیار و قبضه اقتدار مسخر گردانند. و اگر چنانچه از ایشان مسخر نشود دیگر فرزند خلف نوجوان ابوالفوارس مظفرالدین تمر بهادر را با سپاه بخارا و بلخ و هزاره<sup>۱</sup> و نکدری<sup>۲</sup> و غور<sup>۳</sup> و غرجستان از عقب روان خواهد کرد که به قهر و سیاست آن دیار را مقهور گردانند و اگر چنانچه دیگر باره به مدد احتیاج افتد رایات نصرت شعار به دولت و اقبال توجه خواهد نمود و اوّل قراول، فرزند اعزّ سونجک بهادر - طول الله ابقاه - با جمعی از دلیران خواهد بود و قراول دیگر فرزند به جان پیوند مهدی بهادر باید که اعیان دولت که در آن معرکه باشند پای و قار در زمین تهوّر استوار دارند<sup>۴</sup> و اعلام نمایند که به محل مقاومت روی خواهد نمود، و السّلام و الاکرام.

ایلچی شیبک خان که جان اغلن نام داشت چون به پایه سریر سلطنت مصیر رسید و نامه مذکور را به مطالعه مقرّبان بارگاه گردون اشتباه رسانید، فرمان شد که منشیان بلاغت شعار و دیوان براعت آثار جواب نامه را بر وجهی که لایق و سزاوار باشد مرقوم کلک تحریر و منظوم سلیک تعبیر نمایند. منشیان به موجب فرمان نوشتند که:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ بِهٖ نَسْتَعِیْنُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ الصَّلٰوةُ عَلٰی رَسُوْلِهِ اَمَّحَمَّدِ الْمُخْتَارِ وَ آلِهِ اَجْمَعِیْنَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِیْنَ وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِسْمِعِیْلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُوْلًا نَّبِیًّا وَ كَانَ یَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلٰوةِ وَ الزَّکٰوةِ وَ كَانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا

بعد اهدای سلام اعلام آنکه، مکتوب شریف که ارسال داشته بودند رسید و بر مضمون آن مطلع گردید، ملخص فحای کتاب و محصل مطاوی جواب آنکه بر ارباب بصایر و ابصار کالشمس فی وسط النهار واضح و آشکار است که به موجب فرموده، «أُولَآئِكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْآفَلَآكَ»<sup>۵</sup> تعمیر معموره خاک همچو ترتیب عوالم پاک

۱. هزاره: مکانی است در جبال سمت غربی کابل و نام طایفه‌ای از مغول. (جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۱۲، اطلس تاریخی ایران، نقشه ش ۲۴).

۲. نکدری = نکودری: مکانی است در جبال سمت غربی کابل و نام طایفه‌ای از مغول (جغرافیای تاریخی ایران، ص ۱۱۲).

۳. غور: نام ولایتی است معروف نزدیک به قندهار (برهان).

۴. استوارند. ۵. احادیث و قصص مثنوی، ص ۴۸۴.

به وسیله ظهور اشعه نور محمدی - علیه الصلوة والسلام - و بر حسب مقتضای رتبت جامعیت بین ختم النبوة و کمال الولاية که هر آینه مقتضی ظهور آثار عموم احکام حکومت [۳۱] دنیوی مستدعی سطوح انوار و شمول اطوار سلطنت اخروی است، ایالت ولایت صوری و ولایت مملکت معنوی خاصه آن حضرت و عترت طیبیه علیّه الخصال و اولاد طاهره و آل جلیّه الکمال اوست و به تحقیق و یقین و ادله و براهین مظهر سلطنت عظمی و خلافت کبری غیر ذات الهی صفات آن سلطان سریر دنیا و آن برهان منیر «أَوْ أَدْفِي»<sup>۱</sup> نیست و اگر چند روزی بر حسب اختیارات ربّانی<sup>۲</sup> وارثان آن جامعیت<sup>۳</sup> مخصوصه و حاکمیت، اعنی ائمه هدی و اجلّه اولیا از استدراک حقوق خود از تعدی ارباب غضب و تعصب متعاقد گشته از ننگ استشرک اهل دنیا نام تسلط و استیلا نمی بردند و خود را در صدد مقابله احسا نمی آوردند، بر حسب اشارت غیبیه و اوامر الهیه کمال علو و علو کمال ایشان را بود، حاشا که به واسطه عجز و زبونی از آن جمع پریشان بودند، اما بحمد الله چون در این ولا به موجب، «لِکُلِّ اِنْسَانٍ دَوْلَةٌ وَ دَوْلَتُنَا فِي اٰخِرِ الزَّمَانِ»<sup>۴</sup>، از چمن دلگشای خاندان نبوت و ولایت، نهال بلند برومند وجود این جانب سر به سراقزای کشید و از مکمن عالم آرای دودمان سیادت و سعادت چراغ گیتی فروز دشمن سوز این دولت روزافزون که آیه «وَ اللّٰهُ مَتِّعُ نُوْرِهِ»<sup>۵</sup> نشان آن و کریمه «نَارُ اللّٰهِ الْمَوْقَدَةُ»<sup>۶</sup> در شأن آن است روشن گشت و آثار فحوای «وَ لَقَدْ کَتَبْنَا فِي الزَّبُوْرِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الْاَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِی الصّٰلِحُوْنَ»<sup>۷</sup> از وجنات احوال و اطوار خود مشاهده افتاد به زبان خموش به تلقین هاتف سروش به ذکر «اِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْاَرْضَ وَ مَنْ عَلَیْهَا»<sup>۸</sup> گویا شد، منادی تقدیر زبان تقریر به ادای ندای «کَذٰلِکَ اَرْسَلْنَاکَ فِيْ اُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا اُمَمٌ اَلْتَلُوْا عَلَیْهِمُ الَّذِیْ اَوْحٰنَا»<sup>۹</sup> گشاد و نوک خامه ملایک سریر کاتبان تحریر به موجب «وَ اذْکُرْ فِي الْکِتَابِ اِسْمٰعِیْلَ»<sup>۱۰</sup> در صفایح سلطنت کامله الارکان و ایالت عالم و عالمیان

- |                         |                                         |
|-------------------------|-----------------------------------------|
| ۱. نجم (۵۳)، آیه ۹.     | ۲. ت: اختیارات ربّانی و اختیارات زمانی. |
| ۳. ت: جامعیت فتح.       | ۴. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۳            |
| ۵. صف (۶۱)، آیه ۸.      | ۶. هُمَزَةٌ (۱۰۴)، آیه ۶.               |
| ۷. انبیا (۲۱)، آیه ۱۰۵. | ۸. مریم (۱۹)، آیه ۴۰.                   |
| ۹. رعد (۱۳)، آیه ۳۰.    | ۱۰. مریم (۱۹)، آیه ۵۴.                  |

رقم آیت اسم خلیل ثبت نموده زمانه در نظر اهل زمان جلوه داد.

### شعر

در خزانه رحمت به قفل حکمت بود      زمان دولت ما در رسید و در و اشد  
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ<sup>۱</sup> اکنون وظیفه ارادت  
 کامله و طریقه محبت شامله آنکه به موجب «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا»<sup>۲</sup> «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي  
 السُّرِّي»<sup>۳</sup> سررشته محبت آل عبا از دست ندهند و حبال اعتصام و التزام به  
 عروة الوثقی مصدوق و منطوق «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي فَإِنَّهَا حَبْلَانِ  
 لَا يَنْقَطِعَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»<sup>۴</sup> محکم دارند که هر آینه این شیوه رضیه و شیمه مرضیه  
 مستوجب و مستعقب آن خواهد شد [۳۲] که امدادات و ارشادات سنیه معنویه که  
 در مکتوب ارادت اسلوب نسبت به آباء کرام ولایت مقام ما فرموده بودند، اکنون  
 مقرون به سعادات علیه صوریه و افادات جلیه دنیویه گردد، بلاشک هرگاه که معانی  
 ارتباط قدیم تجدید پذیرد و مبانی اختلاط اصلی تأکید یابد، تصدیق اقاویل باطله و  
 توفیق اباطیل کاذبه جمعی کذاب غرضناک بی‌پای که<sup>۵</sup> در سلك «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ  
 نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا»<sup>۶</sup>  
 منسلک اند نخواهند فرمود، الحق در این جناب غیر ترویج مذهب ائمه هدی و  
 اجرای احکام شریعت غرّا و طریقه بیضای مصطفی و مرتضی که آیات بیّنات  
 کتاب الله و احادیث صحیحه صریحه نبوی به تحقیق آن دو شاهد عدل مرکزى اند،  
 صورتی دیگر در نظر نمی آید. محبوسان تقلید و تقلد و مسجونان<sup>۷</sup> سجن تبعیه و  
 تقید که به افسانه‌های آباء دون برحسب فرموده «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ  
 آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ»<sup>۸</sup> خرسند و پای بند شده‌اند به غایت منکر و غریب و بدیع و  
 بی‌تقریب می‌نمایند.<sup>۹</sup> «أَفَقِعْرَ اللَّهُ أَبْتَغَىٰ حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا»<sup>۱۰</sup> و

- |                       |                                   |
|-----------------------|-----------------------------------|
| ۱. اعراف (۷)، آیه ۴۳. | ۲. انعام (۶)، آیه ۹۰.             |
| ۳. شوری (۴۲)، آیه ۲۳. | ۴. اصول کافی، کتاب ۵، ج ۲، ص ۴۱۵. |
| ۵. ت: «که»، ندارد.    | ۶. انعام (۶)، آیه ۱۱۲.            |
| ۷. ت: مسجون.          | ۸. زخرف (۴۳)، آیه ۲۲.             |
| ۹. ت: می‌نماید.       | ۱۰. انعام (۶)، آیه ۱۱۴.           |

مصراع:

راه حق این است نتوانم نهفتن راه راست

شعر<sup>۲</sup>

ز مشرق تا به مغرب گر امام است علی و آل او ما را تمام است

والعجب که آبا و اجداد سلطنت نجات علی الاعتقاد ایشان بر همین عقیده منجبه و طریقه مهدیه بوده اند «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»<sup>۳</sup> و بی تکلف ظن غالب آن است که اگر گاهی اظهار خلاف این احق المذاهب نمایند بنا بر تقیه دینیّه و ضبط مصالح امور ملکیه خواهد بود «وَذَلِكَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْآيَاتِ الْكُوفِرَاتِ سُلُوكًا لِيُرَوُّوا إِلَى اللَّهِ قَوْمًا هَادِينَ»<sup>۴</sup> و اگر در حقیقت این مذهب شایبه ای به خاطر خطور کند هر که از علمای وثیق و عرفا و فضلاى صاحب تحقیق دانند تعیین کرده بفرستند که به دلایل عقلی و نقلی بر او اثبات مدعا حسیب المتقی خواهد شد «قَلِيلٌ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ هَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ»<sup>۵</sup> یعلم الله که مقصد اصلی و غرض کلی از ارتکاب امور فانیه دنیوی و تشبیه صوری غیر از اشاعه احکام شیعه طاهره و اذاعت آثار فرقه ناجیه که تا غایت انوار اسرار [از] فروع و اصول در حجاب ظلام ظلم مخالفان دین و دولت و معاندان ملک و ملت مخفی و منطقی بوده<sup>۶</sup> نبوده و تبت والا و همت بلند صفوی انما و نهمت<sup>۸</sup> ارجمند مرتضوی اعتلا که ارثاً و جلیلاً<sup>۹</sup> از تعلق به امور دنییه<sup>۱۰</sup> دنیا و توجه به سلطنت<sup>۱۱</sup> این سرا، تنفر و ابا دارد، ارفع و اعلا از آن است که به زخارف فانیّه خسیسه<sup>۱۳</sup> و احکام ردیّه خبیثه التفات نمایند<sup>۱۲</sup>.

شعر

شکر خدا که باز در این اوج بارگاه طاوس عرش می شنود صیت شهرم

۲. ت: نظم.

۱. یوسف (۱۲)، آیه ۳۸.

۴. یوسف (۱۲)، آیه ۴۰.

۳. بقره (۲)، آیه ۴۲.

۶. ب: ندارد.

۵. انعام (۶)، آیه ۱۴۹.

۸. ت: نهت.

۷. ت: گشته.

۱۰. ب: دینه.

۹. ت: جلیلاً.

۱۲. ت: نماید.

۱۱. ت: سلطنت جزوئه.



مقصود ازین معامله ترویج<sup>۱</sup> کار اوست نی جلوه می‌فروشم و نه<sup>۲</sup> عشوه می‌خرم  
 شاهین صفت جو طعمه چشیدم ز دست [شاه]<sup>۳</sup> کسی باشد التفات به صید کسبوترم  
 اللَّهُ الْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ كَمَا مَرَّ بِكَ تَوْفِيقَ الْهَيِّ وَ مُؤَيِّدَانِ نَامَهُ تَامَتْنَاهِي مَضْمُونِ رَهْنَمُونِ،  
 الَّذِينَ يَشْتَجِبُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَسْتَعْمِلُونَ عِوَجًا  
 أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ<sup>۴</sup> را خاطر نشان طینه طینه<sup>۵</sup> ما نموده نقاشان قضا و قدر که  
 مهندسان کارگاه خیر و شر و مصوران اشکال نفع و ضرر اند<sup>۶</sup> هیچ رقم از ارقام محبت  
 دنیا و اهل دنیا بر صفحه صحیفه خاطر ما نکشیده‌اند و هیچ نقشی از نقوش دل‌فریب  
 این شاهد رعنا بر جریده ضمیر منیر و لوح باطن معانی تصویر ما نگاشته‌اند.

## شعر

ز کامرانی دوران مخور فریب که چرخ ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد  
 که آگهست که کاوس و کی کجا رفتند که واقفت که چون رفت تخت جم بر باد  
 بلکه از راه خصوصیت و رأفت نبوی و مقتضای «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ  
 سُلْطَانٌ»<sup>۷</sup> دست تصرف ماسوی و ایادی تسلط و تعلق دنیا و عقبی از این جانب  
 منصرف<sup>۸</sup> گشته و حافظان عنایت ازلیه و جاوشان سعادت ابدیه به دستبازی «الدُّنْيَا  
 حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ الْآخِرَةِ وَ هِيَ حَرَامٌ عَلَى أَهْلِ اللَّهِ»<sup>۹</sup> دامن همت ما را از لوث آرایش  
 به آرایش و آسایش اخروی محفوظ داشته‌اند.

## شعر

دو گیتی را نخواهد هر که مرد است یکی را خواهد آن کر<sup>۱۰</sup> هر دو فرد است  
 «رَبِّ أَوْزَعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ ضَالِحًا تَرْضَاهُ  
 وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ»<sup>۱۱</sup> صورت منع تجار از آمد و شد این بلاد و  
 دیار چون منافی آیین مروّت و رعیت پروری و مباین قوانین فنوت و عدالت‌گستری  
 است، یقین که تجویز نسبت به آن جانب نخواهند فرمود، چه فی الواقع عدم

۲. ب: می‌فروشم نه. ت: نی.

۴. ابراهیم (۱۴)، آیه ۳؛ ب: ضلال مبین.

۶. ب: ضراند.

۸. ب: متصرف.

۱۰. ت: مگر.

۱. ت: ترویج.

۳. ب: ندارد.

۵. ت: مکرر.

۷. حجر (۱۵) آیه ۴۲.

۹. جامع صغیر، ج ۲، ص ۱۶.

۱۱. نمل (۲۷)، آیه ۱۹.

استخبار و تعلل و تسویفی که در ارسال رسایل و رسل دست داده همانا منشأش بر ضمیر منیر صورت‌پذیر باشد، چه در این مدت که از هر طرف امواج فتنه و فساد، متلاطم و افواج طغیان و عناد متراکم شده بود، چندان توجه و اشتغال به دفع و رفع اهل زیغ و عدوان و قلع و قمع ارباب بدع و عصیان واقع می‌شد که مجال رعایت این نوع قوانین مستقره و آداب مستمره دست نمی‌داد و مع‌ذلک وثوق و اعتماد به کمال محبت و وداد قدیمی ایشان چندان داشت که التزام به رسوم اهل عادت حاجت [۲۲] نمی‌دانست اکنون به مفاتیح توجه ایشان ابواب محبت مفتوح گشته ازدیاد تردد این قافله و امتداد تزیید این سلسله از سمت انقطاع مصون و از وصمت انصرام مأمون خواهد بود و همچنانکه<sup>۱</sup> اشعار فرموده بودند<sup>۲</sup> که زیارت بیت‌الحرام از اعظم شعائر اسلام است «وَمَنْ يُعْظِمَ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»<sup>۳</sup>، هرگاه که توجه فرمایند به اقدام امداد و اسعاد اقدام به وظایف اقبال و استقبال نموده نوعی توجه خواهد شد که بدین بهانه به شرف زیارت آستانه علیه علویه حضرت ثامن الائمه الهادیه<sup>۴</sup> - علیه و علی آباءه الصلوات والتحیات - مشرف گردد.

## شعر

یک طواف درش از قول رسول قرشی تا به هفتاد حج نافله یکسان باشد استادان بنا که جهت تعمیر مساجد و صوامع طلب شده بود چون ترویج و تنقیح بقاع الخیر بر ذمت همت خورشید ارتفاع ما واجب و لازم است، ان شاء الله تعالی هنگام وصول به نواحی معتبر عراق استادانی که نادره آفاق باشند فرستاده خواهند شد. یوایی حالات و مقالات به تقریر فرید<sup>۵</sup> الانامی علامی محیی مآثر الاسلامی [زبده]<sup>۶</sup> ارباب العلم و العرفان صفوت اصحاب الکشف و البرهان لازال کاسمه احمد و العاقبه والاولی محول است که بعد الاستفسار والاستخبار معروض دارد «یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبیناً»<sup>۸</sup> «و هذا کتاب انزلناه

۱. ت: همچنانچه. ۲. ت: فرمودند.

۳. حج (۲۲)، آیه ۳۲. ۴. ب: النهایه.

۵. ت: خواهد. ۶. ب: برید.

۷. ب: ندارد. ۸. نساء (۴)، آیه ۱۷۴.